

## بررسی تاثیر تصوف شیعی در رویکرد سیاسی مظفر النواب

مژده شفیعی<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۰۱، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۴/۰۲)

### چکیده

مظفرالنواب شاعر معاصر عراقی است او شاعری سیاسی است که زندگی و اشعارش را وقف فعالیت‌های حزبی و مبارزاتی اش کرده است. درون مایه اصلی شعر مظفرنواب سیاست و هجو سیاسی است و مضامین دیگری مانند غزل، خمر، وطن، انقلاب و فرهنگ که گاهی زبان عارفانه ای، آکنده از ابهام و غموض داشته و گاه ساده و در سطح فهم خوانندگان عادی است. شعر نواب سراسر خشم و انتقاد و سرزنش است و صبغه سیاسی و معناگرایانه اشعار وی، بر جنبه غزل گونه آن برتری دارد. غلبه گرایش به عرفان بعد از مطالعه و شناسایی فلسفه و فرهنگ غرب بطور آشکار در نیمه دوم فعالیت‌های ادبی و سیاسی او صورت می‌گیرد. گرایش به عرفان درستیز با زندگی سرد و بیخ زده دنیای مدرن گویی گنجی نهفته در درون مظفرالنواب هویدا می‌شود. او ظلم ستیزی دین مبین اسلام را سرلوحه زندگی خود قرار می‌دهد. هدف از این پژوهش شناسایی تأثیر تصوف شیعی بر مبارزات مظفر نواب است. بنظر می‌رسد قبل از آشنایی کامل مظفرنواب با تصوف شیعی، مبارزات او بیشتر متأثر از آرمان‌های حزبی بوده است. این پژوهش به روش توصیفی /تحلیلی صورت گرفته است.

### واژگان کلیدی

تصوف شیعی، سیاست، شعر، عرفان، مظفرنواب، مبارزه

## مقدمه

مظفر النواب شاعر معاصر عراقی، به سرودن اشعار و هجوهای تند سیاسی مشهور است؛ به شکلی که موضوعات سیاسی، بنمایه اصلی شعرش بوده و در تمامی اشعار او حضوری دائمی و برجسته دارد. دیگر موضوعات شعری که همیشه در لابه لای اشعار سیاسی او بیان شده اند که یکی از اینها، تصوف و عرفان بوده است. زیرا هر چند نواب، چنان که ما از عرفا و متصوفه می‌شناسیم، یک عارف سالک *إلی الله* نبوده و همه زندگی خود را صرف مبارزه حزبی و سیاسی کرده است، اما نوعی گرایش صوفی در زندگی و شعر خود داشته است.

نگاهی گذرا به مجلات ادبی منتشر شده در عراق و دیگر کشورهای عربی، هم‌زمان با برآمدن مظفر، نشان از آن دارد که او با بایکوتی سراسری مواجه بوده است که البته این موضوع دور از انتظار نیست زیرا او شاعر اپوزیسیون است. مظفر از اعضای حزب کمونیست عراق بود و این حزب سرسخت‌ترین مخالف حزب حاکم وقت، یعنی حزب بعث عراق بود. مظفر لحظه‌ای از نقد و هجو دشمن به‌خصوص حزب بعث دست نکشید. او معتقد بود در این شرایط نباید شعر رمانتیک سرود. مجله فصول چاپ مصر در شماره‌هایی که به بررسی شعر معاصر و چهره‌های سرشناس آن مانند شوقی، حافظ و صلاح عبدالصبور اختصاص

داد هیچ نامی از مظفر النواب نبرد؛ حال آن که نظر شاعری دیگر به نام مرید البرغوثی که در نابلس گفته بود مظفر شاعری گذرا و شاعر مد است را تأیید کرد. علاوه بر سکوت همگانی پژوهشگران شعر معاصر، آن‌جا که از او یادی می‌شود تقریباً غیرمنصفانه است؛ و فیه الخنسة شعر «وتریات لیلیه» او را شعری خوب توصیف می‌کند اما معتقد است که این رویکرد، باعث هدر رفتن استعداد های شاعر شده است. و فیه شعرهای مظفر را توهین‌هایی بی‌ارزش و بازاری توصیف می‌کند. با این وجود علی جعفر العلق بیان مظفر را، بیانی بی‌نظیر توصیف می‌کند اما معتقد است که مظفر افتخار واقعی را باید در سرزمینی غیر از عراق بجوید.<sup>۲</sup>

با تمام این برخوردها، بررسی دقیق شعر او ارزش‌های پنهان آن را آشکار می‌سازد. شعر نواب، شعر توده هاست. وقتی رنج و گرسنگی و ستم زندگی را بر طبقات رنجکش دشوار ساخته است آیا رسالت شاعر همچنان آفرینش زیبایی است؟ یا رسالت او مبارزه با رنج و گرسنگی و ستم است؟ و مبارزه با اینها خود به خود شاعر را وارد بستر سیاست می‌کند. او خود خواسته و ارادی سیاست را انتخاب نمی‌کند. چون با فقر و ستم می‌جنگد کار او سیاسی است. سیاست به شعر او تحمیل می‌شود. و برای کسی که بازشتی فقر روبروست، زیبایی چه ارزشی دارد؟ و اگر شعر

۲- رجوع کنید به: آدونیس، ۱۹۸۵، *سیاسة الشعر*، بیروت، دارالآداب

۱- رجوع کنید به: شاکر، فرید حسن، *مظفر النواب شاعر التحریض و الشتیمة السیاسیة*

پای او در عربیانی نقد نمی‌رسند. او ترکیب‌های بی‌رحمانه‌المتنبی را در شعرهایش به کار می‌برد تا حاکمان امروزی را به نقد بکشد. او تنها شاعری است که تا کنون در مدح حاکمان شعری نسروده است.

### بدنه مقاله

#### زندگی و مبارزات مظفر النواب

همه او را با نام مظفر النواب می‌شناسند. اما نام حقیقی او مظفر فرزند عبدالمجید فرزند احمد حسن فرزند احمد فرزند اقبال فرزند معتمد النواب است. نواب در حقیقت لقبی است که بر این خاندان اطلاق شده است و احتمالاً از لفظ نیابت مشتق شده است. زیرا این خاندان به نیابت از حاکم هند بر یکی از ایالت‌های هندی حکومت می‌کردند. نسب این خاندان به امام موسی کاظم (ع) بر می‌گردد<sup>۱</sup> و بعد از اینکه آن امام بزرگوار به دست خلیفه عباسی هارون الرشید مسموم گردیدند ناچار به ترک عراق و مهاجرت به شمال هند یعنی پنجاب، لاکناو و کشمیر شدند و به دلیل تبار والا و حسن شهرت خود توانستند حکومت آن نواحی را در اختیار بگیرند. حاکمیت این خاندان تا زمان حمله انگلستان به هند ادامه داشت تا اینکه ورود این اشغالگران به شبه قاره هند با نارضایتی این خاندان مواجه شد. آنان نارضایتی خود را با مقاومت در برابر استعمارگران انگلیسی نشان دادند. اما مقاومت شان دیری

او تصادفاً زیبا شود «زیبایی به مفهوم کلاسیک آن» به دلیل زیبایی ذاتی حقیقتی است که از آن سخن گفته می‌شود. اما این بدان معنا نیست که شعر نواب از زیبایی تهی است. نمی‌توان از شعر او همان زیبایی را سراغ گرفت که در شعر غزلسرا مثلاً یافته می‌شود. زیباشناسی شعر او با همه گونه‌های شعر تفاوت دارد. زیبایی شعر او، زیبایی رسالتی است که راه و زندگی شاعر را روشن ساخته است.<sup>۱</sup>

شعر او سیاست را به خاطر خود سیاست دنبال نمی‌کند. او خود را موظف می‌داند که با بی‌عدالتی بجنگد. در نتیجه شعر در دست او به ابزار مبارزه تبدیل می‌شود. اما وقتی می‌گوییم ابزار مبارزه منظورمان این نیست که شعر در نظر او هیچ ارزشی ندارد. شعر مظفر نواب، مانند خود او مبارز است. همراه و هم‌رمز اوست. نواب حتی خود را هم ابزاری در دست حقیقت و انقلاب می‌داند. و ابزار بودن در اینجا، به معنای این است که حقیقت و انقلاب او و شعرش را انتخاب کرده‌اند تا صدای آنها باشد.

می‌توان گفت که شعر مظفر النواب شکلی منحصر بفرد از شعر عربی است که نظیری از ابتدای تاریخ شعر عربی تا به امروز ندارد علیرغم اینکه او شباهت‌هایی به شاعران منتقد عرب، مانند ابن مفرغ الحمیری، ابی الطیب المتنبی و بشار بن برد دارد لیکن هیچ‌کدام از آنها به

۲- احمد محمد الحوفی. القومیة فی الشعر العربی الحدیث. قاهره، ۱۹۷۴. ص ۸۸.

۱- رجوع کنید به: الاسطه، عادل. ۲۰۰۲. مظفر النواب الصوت و الصدی.

نپایید و به همراه تمامی هند در برابر ارتش مدرن انگلستان تسلیم شدند. حاکمان جدید در برابر تحویل و تسلیم سرزمینهای تحت حاکمیت خود به آنان اجازه دادند که کشور تبعید خود را، خودشان انتخاب کنند، آنان نیز سرزمین اجدادی خود عراق را برگزیدند و به همراه دارایی‌های کلان خود به آن کشور مهاجرت کردند. دولت پادشاهی انگلستان نیز دارایی‌های آنان را به رسمیت شناخت و به اعتبار آنکه آن خاندان از تباری شاهی و سلطنتی است؛ حقوق ماهیانه‌ای را به آنان اختصاص داد، و هنوز که هنوز است شاخهٔ هندی خاندان بر اساس توافق نامه‌ای که با دولت انگلستان در آن زمان امضا کرده است از دولت هند حقوق و مزایایی دریافت می‌کند. این از تبار پدری. نام مادر او وجیهه فرزند علی و متولد بغداد است.

مظفر در سال ۱۹۳۴ در منطقه کرخ بغداد به دنیا آمد و نام او را پدربزرگش برای او برگزید. اما به رغم تولد او در سال ۱۹۳۴ میلادی، خانواده تصمیم گرفت سال ۱۹۳۲ را در شناسنامه‌اش قید کنند تا زودتر از موعد وارد مدرسه شود. و همین امر تأثیر بدی بر ذهن مظفر باقی گذاشت چرا که او در واقع در سن چهار سالگی وارد مدرسه شد و نه بر اساس قانون آن زمان در سن شش سالگی. زمانی که وارد کلاس اول شد هنوز شیشه شیرش را در بغل داشت و خود را در میان

پسرهای بزرگی یافت که با او رفتاری خشونت بار داشتند. به علاوه شرم همیشگی اش از ناتوانی در فهم مطالب عرضه شده در کلاس. در واقع او زمانی توانست مضمون درس‌های عرضه شده در کلاس اول را بفهمد که وارد کلاس دوم شد و همین امر د راو ترس و شرمی عمیق را موجب می‌شد. ترس از اینکه معلم نامش را صدا بزند و او ناچار شود که از میان پوزخندهای همکلاسی‌های بزرگسالش رو به سوی تخته و معلم برود. . .<sup>۲</sup>

مظفر فرزند اول پدرش بود و آنگونه که در شرح حالش آمده تولد او با دردهای جانفرسایی همراه بوده است. مادرش بر سر زایمان او تا لب مرگ رفته بود. تا آنجا که افراد خانواده ترسیدند که مادر سر زار برود. از این رو در آن روز زمستانی - بنا به سنت و باور مردم آن زمان - به پشت بام رفتند تا با خواندن نماز و دعا، زایمان را آسان تر سازند و مرگ را از مادر و بچه دور سازند. اما مهارت و تجربه قابله و مامای آلمانی که کلالووا نام داشت جان بچه و مادر را نجات داد. در نتیجه سختی زایمان، بچه پس از تولد قادر نبود نفس بکشد. قابله پس از مدت کوتاه و نفس گیری که بی شباهت به مرگ نبود مجبور شد بچه را روی زمین پرت کند و همین کار زندگی را به مظفر برگرداند و گریه او فضای اتاق را پر کرد. این اتفاق سبب شد که خاندان، فکر کند که نوزاد تمایلی به زندگی و این جهان

۱- هانی الخیر. مظفر النواب - شاعر المعارضة السياسية والغضب القومي. چاپ اول. دمشق: دار مؤسسهٔ رسلان، ۲۰۰۹

۲- یاسین، باقر، مظفر النواب حیاته و شعره، ص ۱۵

ندارد و از همان اول مرگ را ترجیح می‌دهد و نمی‌خواهد پا به این دنیا بگذارد. اما پدر بزرگش که این تفسیر را شنید فوراً اعلام کرد که نام این نوزاد، مظفر است و بر حاشیه قرآن نام او را نوشت تا به این نامگذاری رسمیت ببخشد. مظفر یعنی ظفر یافته و پیروز. این کودک از همان ابتدای تولد نشان داد که بر خلاف تفسیر بدبینانه دیگران نور و زندگی را با ولع جستجو می‌کند و میل غریبی به نور پیدا کرد و در هر گوشه خانه که روزنه نوری می‌یافت بی اراده به سوی آن حرکت می‌کرد.<sup>۱</sup>

خاندان به خاطر ثروت کلان خود نیازی به کار نداشت. و صاحب قصرها و کاخ‌هایی بود که بر ساحل دجله خودنمایی می‌کردند. در قلب بغداد و درست روبروی کاخ‌های سلطنتی. مظفر النواب هنوز به یاد می‌آورد که خانه پدر بزرگش دارای بیش از بیست اتاق بود و بعدها به زایشگاه تبدیل شد اما خانه پدری‌اش به قلعه‌ای می‌مانست و دارای دو بخش اندرونی و دیوان یعنی بخش مخصوص زنان و بخش مختص مردان و مهمانان بود و دروازه‌های چوبی عظیم آن چنان بزرگ بود که به دروازه‌های قلعه‌ها و دژها می‌مانست و در هنگام محرم کاروان‌های عزاداران با اسب‌ها و علم‌ها و مشعل‌هایشان از دروازه‌ای وارد ساختمان می‌شدند و پس از برگزاری مراسم عزا از دری دیگر خارج می‌شدند در حالیکه اهل خانه بر روی آنان گلاب

۱- همان، ص ۱۵

می‌پاشیدند. این مراسم هر سال به همین منوال تکرار می‌شدند و هر نوحه خوان و ملایی که برای خواندن نوحه یا قرآن و دعا می‌آمد با هدایا و پول از خانه خارج می‌شد و عوام الناسی که موکب‌ها را همراهی می‌کردند با آب خنک و و شیر و بادام و نوشینی‌های خنک و معطر دیگر پذیرایی می‌شدند. . .<sup>۲</sup>

شهرت خاندان در بغداد به حدی بود که ساحل دجله مقابل کاخ‌هایشان، به نام آنان «شریعه النواب» یعنی ساحل نواب خوانده میشد و حتی شهرت آن تا جایی رسیده بود که وارد ترانه‌های محلی مردم بغداد شده بود. اما علی‌رغم شهرت این ساحل در خاطره جمعی مردم عراق، خود مظفر النواب خاطره خوشایندی از این محل ندارد. وی به یاد می‌آورد که در کودکی روزی به همراه مردم - که آنجا را به خاطر پاکیزگی و زیبایی‌اش به جاهای دیگر ترجیح می‌دادند - به ساحل رفته و کنجکاوی باعث شده که به جاهای عمیق‌تر دجله کشیده شده و غرق شود و اگر مردم زود به دادش نمی‌رسیدند چه بسا که جانش را بر سبب کنجکاوی‌اش از دست می‌داد. به هر حال نواب کودکی آرام و خوشبخت و بی‌حادثه‌ای را پشت سر گذاشت. ولی با آنکه فرزند بزرگ خانواده و هفت خواهر و برادرش بود، به تنهایی و گوشه‌گیری گرایش داشت. مادر مظفر در مدرسه راهبه‌های بغداد

۲- همان، ص ۱۷

۳- همان، ص ۱۸

درس خوانده بود و زبان فرانسه می‌دانست و پیانو می‌نواخت. رویهمرفته می‌توان گفت که در خانه آنان فضایی هنری و فرهنگی حاکم بود. پدر او عود می‌نواخت و در گردهمایی‌های خانوادگی می‌خواند. دایی نواب کمانچه می‌نواخت و پدر بزرگ او در نواختن قانون مهارت داشت به اضافه پیانو که نوای روح نوازش همیشه در خانه اشرافی‌شان طنین انداز بود. و اینگونه بود که مظفر النواب در محیطی بزرگ شد که در آن صدای سازها همواره شنیده می‌شد و فضای آن را تابلوهای نقاشی و مجسمه‌ها و آثار هنری با ارزش دیگری زینت میدادند. همه این سازها و صداها و رنگ‌ها و شکل‌ها در حافظه او حک شدند و همراه آگاهی او رشد کردند و سال‌ها بعد در نخستین دیوان شعر او به نام آواهای شبانه دوباره به خودآگاهی او بازگشتند. طوفانی از رنگ‌ها و صداها که در قالب کلمات و از راه زبان مهار شده بودند. مهارتی که بعدها به عنوان توانمندی‌های مظفر النواب در بکارگیری رنگ‌ها و کلمات ستوده شد.

در مدرسه ابتدایی و به طور دقیق در کلاس دوم آن بود که استعداد شعری وی جرقه زد. و ماجرا از این قرار بود که معلم کلاس که حمدی التکریتی نام داشت و آموزگار صرف و نحوشان بود و گویا به شعر و ادبیات هم علاقه داشت، مصرعی از یک شعر را بر تخته نوشت و بی‌مقدمه به سوی مظفر برگشت و از او خواست

که بایستد. مظفر با ترس و لرز و شرم از جایش بلند می‌شود و فکر می‌کند که معلم از او می‌خواهد که ویژگی‌های دستوری آن مصرع شعر را بگوید و آن مصرع از این قرار بود: قضینا لیلۃ فی حفل عرس (شبی را در یک مراسم عروسی گذرانده‌ایم). اما معلم به جای این درخواست از او می‌خواهد که مصرعی برای آن بسازد و بیت را کامل کند و می‌گوید که: سر جایست بایست نواب، من نمی‌خواهم که ویژگی‌های دستوری این مصرع را بشمارم. اگر بتوانی که مصرعی برای این مصرع بسازی می‌گذارم که به خانه‌تان بروی. زود به خانه رفتن، امتیازی نبود که نواب از آن صرف نظر کند، چرا که به این طریق می‌توانست از دست آزارهای شاگردان دیگر خلاص شود. پس بدون هیچ درنگی می‌گوید:

کأنا جالسون بقرص شمس (گویی که در قرص خورشید نشسته بودیم)

معلم از این جواب پیش‌بینی نشده نواب، هیجان زده و شگفت زده می‌شود و چنان غرق ستایش این شاگرد کوچک می‌شود که کلاس درس را ناباورانه متوقف می‌کند و دوان دوان نزد مدیر می‌رود و این رویداد شگفت را برای او توصیف می‌کند و مدیر دستور می‌دهد که همه شاگردان را در حیاط جمع کنند و معلم دست مظفر را می‌گیرد و او را روبروی شاگردان قرار می‌دهد و با نشان دادن او برای شاگردان شرح می‌دهد که نصف بیتی که نواب فی البداهه

ساخت دارای همان وزن و ضرباهنگ است و دارای هیچ نقص عروضی و دستوری نیست و سپس شرح داد که میان عرس (عروسی) و شمس (خورشید) یک هماهنگی برقرار است و در هر دو نور و شادی وجود دارد. . . و چیزهای دیگری که حتی خود مظفر که سراینده آن مصرع بود از آنها سر در نمی‌آورد و حتی به ذهنش خطور نکرده بود. . . پس از این مراسم معلم مجموعه‌ای از کتاب‌های ادبی را به مظفر اهدا کرد. این رخداد تأثیر بزرگی بر مظفر گذاشت و هنگامی که به خانه برگشت برای نخستین بار به شعر فکر کرد و بعد از آن شروع کرد به نوشتن شعر و آنچه را که مینوشت نزد معلم شان آقای حمدی التکریتی می‌آورد تا تصحیحشان کند. در مرحله متوسطه که در نظام آموزشی عراق پس از مقطع ابتدایی می‌آید، با نوشتن قصایدی در نوشتن روزنامه‌های دیواری مدرسه مشارکت می‌کرد و شعرهایش را نزد معلم ادبیاتشان استاد عبدالمجید دمه می‌برد تا نقایصشان را برطرف کند و یکبار شعری به تقلید از ابی تمام سرود و آن را نزد استاد عبدالمجید برد؛ استاد با خواندن آن شعر، باور نکرد که شاعر آن شعر، مظفر باشد و گفت که: بی‌شک کسی این شعر را برایت نوشته است. و این گفته استاد در درون مظفر آمیزه‌ای از ناباوری و غرور را پدید آورد.

در دوره جوانی به نقاشی و شعر و نوشتن قطعه‌های کوتاه ادبی گرایش پیدا کرد و کارهای خود را با علاقه و حرص زیادی نگه‌داری و آرشبو

می‌کرد ولی این میل به نگه‌داری و آرشبو کاری از پیش نمی‌برد و تمام آن محصولات در اثر جا به جایی زیاد خانواده و رفتن از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر گم شدند. . . و در این دوره بود که خانواده در سلامت عقلی مظفر شک کردند چرا که میل شدیدی به آفریدن شکل‌های کاغذی خلاقانه با استفاده از کاغذ و قیچی پیدا کرد و با این تمایل تازه در همه جای خانه بریده‌های کاغذ می‌پراکند. این کارها تا زمانی که در کاخ پدر زندگی می‌کرد مشکل چندانی نبود ولی آنطور که سنت روزگار است و طبیعت زندگی، هیچ موقعیتی پایدار و ثابت نمی‌ماند و هر وضعیتی خواهی نخواهی دگرگون می‌شود، وضعیت آن خانواده اشرفی و ثروتمند نیز دستخوش بازی‌های روزگار شد و حالت آرام و خوشبخت آن رو به اضطراب و وخامت گذاشت. فقر چهره زشتش را کم کم به آنان نشان داد. سنت هدیه دادن و بخشش‌های بی‌پایان خانواده و افزایش تعداد افراد و منسوبان خاندان و کاهش عایدات آنان و هزینه برگزاری مراسم پرشکوه مذهبی و سوگواری ایام محرم از ثروت آنان کاست و تدریجاً وضعیت مالی شان بحرانی شد و و نخستین نشانه وخامت وضع مادی از دست رفتن خانه و کاخ مجلل شان بر ساحل زیبای رود دجله بود و در اصل آن را در ازای وامی به بانک واگذار کردند که پدر مظفر یعنی عبدالمجید آن را برای یکی از نزدیکان و وابستگانش گرفته و پرداخت آن را ضمانت کرده بود و به این ترتیب عبدالمجید قصر زیبایش را از

دست داد و خانواده ناچار شد که به خانه دایی مادر مظفر در منطقه کاظمیه بغداد نقل مکان کند. این وضعیت مادر را مجبور کرد که تمام طلاها و جواهرات و حتی هدایای عروسی اش را بفروشد تا از پس خرج تحصیل فرزندانش برآید. و روزهایی پیش می‌آمد که نواب برای رفتن به دانشگاه بغداد حتی پول تاکسی نیز نداشت و ناچار می‌شد که مسافت میان خانه شان را از کاظمیه تا باب معظم که دانشکده ادبیات در آن واقع بود پای پیاده طی کند. ولی ظاهراً وضعیت وخیم مالی خانواده در روحیه نواب تأثیر مخربی نداشت و بر رفتار یا هدف و مسیر زندگی اش اثر بازدارنده‌ای نگذاشت و هیچگاه رفتار مضطرب یا پرخاشگرانه‌ای از خود نشان نداد یا به این دلیل افسردگی عمیقی در او دیده نشد. بلکه برعکس رفتارهایی بروز میداد که عکس این وضعیت و تأثیر را نشان میداد. مثلاً مبارزه او و جمعی از دوستانش برای تأسیس نمایشگاه و کارگاه نقاشی ی در دانشکده که پس از اصرار و پافشاری زیادشان بالاخره به ثمر نشست. و چه بسا که وجود و تأسیس آن کارگاه فرصتی در اختیار استاد حافظ الدروبی قرار داد تا به استعداد نقاشی مظفر النواب کاملاً پی ببرد. مظفر النواب وارد فعالیت‌های سیاسی شد و نتوانست شغل داشته باشد و در هر شغلی برای مدت بسار کوتاه می‌توانست بماند. بیکاری باعث رشد استعدادهای او گردید. در سال ۱۹۵۶ قصیده مشهور خود (للریل و حمد- برای ریل و حمد)

را نوشت که از نخستین آثار شاعرانه اش بود و در مجله (المثقف-روشنفکر) چاپ شد. بعد از سرنگونی نظام پادشاهی یعنی بعد از سال ۱۹۵۸ میلادی به سمت بازرسی در اداره بازرسی هنری وزارت آموزش در بغداد منصوب شد و این سمت به او این امکان را داد تا از برخی اشخاص مستعد در زمینه‌های هنری و موسیقایی مانند سعید شابو و بشیر منیر حمایت کند. این سمت البته دیری نپایید و مظفر ناگزیر شد که در سال ۱۹۶۳ م از عراق بگریزد. از طریق نخلستانهای بصره هم مرز ایران به ایران گریخت و داستان این فرار دراماتیک را در قصیده بلند (وتریات لیلیه-آواهای شبانه) آورده است. پس از ورود به ایران، کشاورزان اهواز او را پناه می‌دهند و پس از پرستاری از او تا زمان بهبودی اش او را تا تهران می‌رسانند و او از آنجا راهی روسیه می‌شود که در مرز ایران و روسیه و در آستارا توسط ساواک بازداشت می‌شود و به تهران منتقل می‌شود و در آنجا به سختی شکنجه می‌شود که در شعر بلند (وتریات لیلیه) به آنها اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید: فی طهران وقت امام الغول/تناوبنی بالسوط . . و بالأحذیه الضخمه عشره جلا دین / وکان کبیر الجلا دین له عینان/ کبیتی نمل أبيض مطفأ تین /وشعر خنازیر ینبت من منخاریه/وفی شفتیه مخاط من کلمات کان یقطرها فی أذنی / ویسألنی:من أنت؟/خجلت أقول له: /«قاومت الإستعمار فشرذنی وطنی»/غامت عینای من التعذیب/یعنی:در تهران در برابر دیو ایستادم/و



ده جلاد با کفش‌های سنگین و تازیانه به نوبت شکنجه ام دادند/و بزرگ جلادان را چشمانی بود همچون لانه موربانه‌ها، خاموش/و موهای گرازان از سوراخ‌های بینی اش می‌روید/و در میان لب هایش خلطی از کلمات بود/که آنها را در گوشه‌هایم می‌چکاند/و می‌پرسید: کیستی؟/ شرمم آمد که بگویم: در برابر استعمار ایستادم و میهنم طردم کرد/چشمانم از شکنجه تار شدند. در سال ۱۹۶۳ م دولت ایران وی را تحویل عراق داد. او و تعدادی از عراقی‌های گریخته را، و بعد از چند روز از بصره به بغداد منتقل شد و در انجا دادگاه نظامی او را به اعدام محکوم کرد. اما با خانواده و نزدیکانش حکم اعدام او به حبس ابد تبدیل شد و پس از جلسه محاکمه مدعی عام او را به اتافی فراخواند و او را به سبب سراییدن شعر مشهور (البراء-توبه نامه) به سه سال زندان اضافی محکوم کردند. که نواب با جمعی دیگر از زندانیان سیاسی نقشه فراری جسورانه را طراحی کرد و با کندن و حفر تونلی طولی از درون زندان تا داخل یکی از گاراژهای بیرون زندان و فقط بوسیله چاقوهای آشپزخانه از آنجا گریختند. این فرار بزرگ در سال ۱۹۶۷ رخ داد. بازتاب آن در عراق و خارج آن بسیار بزرگ و گسترده بود. بعد از فرار به سمت بغداد رفت و در آنجا شش ماه را مخفیانه زندگی کرد و پس از آن به سمت جنوب عراق رفت و یک سال را با کشاورزان زیست و بعد از

۱- هانی الخیر. النواب و ثباته علی موافقه. دمشق، ۱۹۸۸. ص ۷۱

صدر فرمان عفو عام در سال ۱۹۶۸ م به کار قبلی اش برگشت. ولی طولی نکشید که دوباره موج دستگیری‌ها راه افتاد و باز هم دستگیر شد اما با کمک و دخالت آقای علی صالح السعدی که از سیاستمداران قدیمی بود آزاد شد. و به بهانه نظارت بر چاپ دیوانش در بیروت برای همیشه از عراق خارج شد. . . و مسافری ابدی شد که از کشوری به کشور دیگر و از شهری به شهری دیگر سفر می‌کند. خود وی می‌سراید: آه من عمر بین الفنادق لا یستریح/ارحنی قلیلاً/فانی بدهری جریح/یعنی: آه از عمری که میان هتل‌ها بدون هیچ آسایشی گذشت/دمی مرا آسوده کن/که من زخمی همیشگی ام. . .

### رویکرد تصوف شیعی مظفر نواب در اشعارسیاسی او

وجود تصوف و عرفان در میان درون مایه‌های شعر نواب، انعکاس گسترده‌ای در میان محققین و پژوهشگران ادبیات و نقد عربی داشته است. دکتر «أحلام یحیی» بر این باور است که شاعر معاصر از غم و غربت، به تصوف روی می‌آورد و دردها و غربت متصوفه را تکرار و باز تولید می‌کند، اما این تکرار به شکل واقعی و جدید است. از همین رو، نواب، بیاتی، محمود درویش و نزار قبانی، همه به خاطر دردها و غم‌هایی که در این زمانه بوده، نگاه صوفی مشرب پیدا نموده و تلاش کرده‌اند که از واقعیت بحران زده مادی و اجتماعی و سیاسی بگریزند تا شاید

در عالم تصوف، جهانی دارای معنویت، پاکی و طهارت بیشتری بیابند. نواب هم در زندگی و مسیر شعری اش، همه اسباب علل خشونت را به خود دیده و تجربه کرده است تا با محبت خود، به مانند عاشقی عارف رشد نماید. عارفی که با وجود محبت، ذلت و خواری را محکوم و رنج زندان را تحمل کرده و به دنبال آزادی خود و فقیران در بند و تحت ستم بوده و به خاطر دردهای تکراری در جهان عرب، دردمند و غمگین است. نواب در تصویری عارفانه و بدیع، از خواننده می خواهد به بوستان راز و رمز صوفیانه [یا همان حدیقه‌الاسرار] وارد شود تا نواب در آن جا خداوند را به وی نشان دهد، که بر بالای کوچک ترین غنچه گل سرخ نشسته است. او خواهان از بین رفتن یخ بی عاطفگی در وجود انسان و بشریت معاصر است:

«تَعَالِ لِبُسْتَانِ السِّرِّ، أَرِيكَ الرَّبَّ عَلَيَّ أَصْغَرَ  
بُرْعَمٍ وَرْدٍ / يَتَصَوَّعُ مِنْ قَدَمِيهِ الطِّيبُ / قَدَمَاهُ  
مُلُوتَانِ بِشَوْقٍ رُكُوبِ الْخَيْلِ / وَتَاءُ التَّائِبِثِ عَلَيَّ  
خُفِيهِ تَذُوبٌ / ... / أَقْطِرُ فِي اللَّيْلِ / وَأَسْأَلُ: ثَلَجٌ  
إِلَى الْإِنْسَانِ مَتَى سَيَذُوبُ؟ / تَرَكْتَنِي فَوْقَ تُرَابِ  
الْبُسْتَانِ الدَّافِي / يَجْمَعُنِي الْفُقَرَاءُ / ذَلِكَ مَكْتُوبٌ»<sup>۱</sup>  
(به بوستان راز [حدیقه‌الاسرار] بیا، تا خداوند را بر بالای کوچک ترین شکوفه گل سرخ، به تو نشان دهم) که از پاهایش بوی عطر منتشر

۱- یحیی، أحلام، «مظفر النواب سحین الغربه و الاغتراب»، دمشق: دارینوی ۲۰۰۵، ص ۳۲۸  
۲- یعقوب، اس داود. (۲۰۱۰ م). مظفر النواب شاعر الثورات و الشجن. قصادتشر لاول مره. ۱۶. دمشق سوریا: دارصفحات للدراسات والنشر ص ۵۸

می شود، / پاهایش آلوده به شوق اسب سواری است / و تا تائیت بر روی دمپایی هایش ذوب می شود. / در شب قطره قطره می بارم / و از یخ انسان می پرسم که کی ذوب می شود؟ / مرا بر روی خاک گرم بوستان رها کردی / تا فقیران مرا بردارند. / این سرنوشت من بود.

نواب غربت و ازدست دادن عمر خود در راه مبارزه، به خداوند شکوه کرده و بیان می دارد که در خلوت خداوند را فرا می خواند و زبان به راز و نیاز و مناجات با او می گشاید، و در خلوت عارفانه خویش، به خاطر اسرافی که بر خودش در باده گساری و غفلت داشته، به خداوند تضرع و زاری می کند. از این اشعار نواب، بوی راز و نیازهای عارفانه و نجوای صوفیانه ای که عرفا در خلوت های سلوک الی الله خود داشته اند، به مشام میرسد:

«وَمَا أَبْقَتْهُ الْأَيَّامُ لَدَيَّ / وَأَنْتَ بِأَفَاقِ الرُّو  
شُرُوقًا وَمَغِيبًا / وَأَخَذْتَكِ لِلْخَلْوَةِ نَادِيَتِكِ: / يَا  
ثِقَتِي أَسْرَفْتُ عَلَيْهِم بِالْخَمْرِ / وَأَغْفِيْتُ، وَخَمْرِي  
تَتَدَفَّقُ بَيْنَ أَصَابِعِهِمْ / فَلِمَذَا تَقَبُّوا بَاطِنِي»<sup>۲</sup>  
(و روزگار، آن را نزد من باقی نگذاشت / و تو در افق های روح در حال طلوع کردن و غروب کردن هستی. / تو را برای خلوت گرفتم و صدایت زدم: / ای مورد اطمینان من! با شراب بر آنان زیاده روی کردم، / و غفلت نمودم، در حالی که شرابم در میان انگشتان آن ها روان است. / پس چرا باطن مرا سوراخ کردند؟!)

۳- ص ۵۸، یعقوب، اس داود.

یا در مقطعی دیگر بیان می‌دارد که مست آفرینش انسان توسط خداوند، از نطفه‌ای پاک چونان آب سحرگهان است. او به سان عارفی صوفی مسلک جلوه می‌نماید که مست آفرینش زیبایی‌های خداوند بوده و می‌سراید:

«أنا سُكرانٌ بِمن تَخَلَّقُهُمْ / مِنْ نُطفَةٍ طَاهِرَةٍ /  
مِثْلَ مِياهِ الصُّبْحِ / فِي الخَدِّ قَنَادِيلُ مِنَ المَسكِ /  
وَفِي العَيْنِ شُرُودُ الظُّبَى فِي الصَّحراءِ / أَنَا سُكرانٌ  
بِمن / يَا رَبِّ تَدْرِى بِمن / الأَمْنَى الحُبِّ عَلَى الحُبِّ  
/ فَأَغوِيَت المَلاماً «من با آفریده‌های تو مستم /  
[آنان که تو آن‌ها را] از نطفه‌ای پاک مانند آب  
صبح گاهی [خلق میکنی] که گونه شان چونان  
مشعلی از مشک است. / در چشم [آن‌ها] آوارگی  
آهوی بیابان است. / و من مست کسانی هستم  
که. . . ای خدا میدانی مست چه کسانی؟. . .  
/ عشق مرا بخاطر عشق، سرزنش کرد / و من  
شیفته همین سرزنش شدم.»

او به نزدیک شدن پایان عمر خود و باز شدن معابد روح غربت کشیده اش، اشاره می‌کند و تمایلی که به زهد و پارسایی، در او متجلی شده است؛ زهد پیشگی که با شیوه زندگی، فعالیت‌های مبارزاتی و خصوصیات غالب اشعار وی، تا حدّ زیادی هم خوان نیست و شاید شگفت به نظر برسد که شاعری متعهد و مبارز چون نواب که عمری را در سیاست تکاپو کرده و شعر سیاسی گفته است، این چنین زبان به بیان امور صوفی و عرفانی باز کرده و دیدگاه‌های

عارفانه‌ای در قبال دنیا و خلقت و نهفته‌های روح خود بیان دارد:

«يا طَيرَ البَرِّ، لَقَدْ أوشَكَ ماءُ العُمَرِ يَجِفُّ قَريباً /  
وَفَتَحَتْ مَعابِدَ رُوحى المَهجُورَةِ / إِذْ كُنْتَ سَمَعْتَكَ  
تَحفِقُ فِي اللَيلِ غَريباً / أيقَظتُ الأَقواسُ وَكُلَّ  
حُرُوفِ الزُّهدِ تُنادِيكَ حَبيباً / ووَضَعْتَ أَمامَ سِنى  
عَينيكَ تَوَسَّلَ كفى / وَمَا أَبقَتَهُ الأَيامُ لَدى / وَأَنْتَ  
بِأفاقِ الرُّوحِ شُروفاً وَمَعِيبَةً» (همان ۵۹)

(ای پرندگان خشکی، تقریباً چیزی نمانده آب عمر خشک گردد / و معابد متروکه که روحم باز شوند، آن زمانی که تو را شنیدم که غریبانه در شب بال زد، / همه کمان‌ها بیدار شده و همه حروف زهد و پارسایی، تو را به عنوان معشوقه صدا می‌زدند / و دو چشمانت را مقابل دندانم قراردادی تا به کف دستم التماس کند. / روزگار چیزی نزد من باقی نگذاشته است / و تو در افق روح در حال طلوع کردن و غروب کردن هستی.)

چنان چه در این مقطع شعری دیدیم، زبان شعری نواب که صراحت بیان، سهولت و سادگی کلام همیشه در آن شیوع دارد و به نوعی نثرگونگی زبان شعری و بیان خطابه وار سیاسی می‌رسد، در این جا به کلی کنار رفته و ما با متن شعری روبه رو هستیم که به مانند دیگر آثار شعری عارفانه، آکنده از نماد و البته غموض و ابهامی است که فهم معنا و مراد شاعر را تا حدّ زیادی سخت و دشوار می‌کند. جالب آن است که نواب هیچ قصیده یا شعری ندارد که در

آن به طور خاص در درون مایه تصوف و عرفان شعر گفته باشد، بلکه حتی دیگر مضامین غنایی و غیرسیاسی وی نیز همگی در لا به لای اشعار سیاسی وی آمده اند ولی نواب آن گاه که از راز و نیازهای عارفانه و افکار صوفیانه خود تعبیر می‌کند، به ناگاه زبان شعری وی نیز دچار این تغییرات شگرف و بنیادین می‌گردد. این روحیه صوفی مشرب نواب همیشه با او و همراه لحظه لحظه زندگانی وی بوده است، به طوری که حتی، آنجا که درباره شکنجه خود زیر دست مامورین ساواک سخن می‌گوید، باز هم همین دیدگاه‌های عارفانه را بیان داشته و از روح بدون قید و بند خود می‌گوید که زیر این شکنجه‌های دردناک دژخیمان ساواک به درد آمده است، دردی که وی را به یاد انسان‌های عصر حجر و پارینه سنگی می‌اندازد که در آن خشونت و رفتارهای غیر بشری در اوج خود بوده است، گویی که این مزدوران ساواک باقی مانده آن انسان‌های نخستین هستند که جسم نواب را به زیر دردناک‌ترین شکنجه‌ها گرفته اند، اما نواب صراحتاً بیان می‌دارد که روح صوفیانه وی، هیچ گاه اسیر و در بند این دژخیمان نخواهد شد:

«أُنْقَذُ مُطْلَقًا الْكَامِنِ فِي الْإِنْسَانِ / فَاِنْ مَدَى  
الْمَتَّبِقِينَ مِنَ الْعَصْرِ الْحَجْرِيِّ / تُطَارِدُنِي / أُنْقَذُنِي  
مِنْ وَطَنِي / إِذْ ذَاكَ التَّفَّ عَلَى جَسَدِي الْوَاهِنِ رُوحُ  
الْمُطْلَقِ / مُتَشِحًا بِالْقَسْوَةِ وَالنَّرْجِسِ وَالزَّمَنِ»<sup>۱</sup>

وجود مطلق نهان خودت را در انسانیت، نجات

بده. / زیرا خنجرهای باقی ماندگان از عهد پارینه سنگی، مرا تعقیب می‌کنند. / مرا از وطنم نجات بده. / زمانی که روحی مطلق و آزاد، بدن سست مرا دربر بگیرد. / درحالی که با سنگدلی و نرگس و زمانه پوشیده شده است)

نواب باور دارد که آنقدر در سلسله مراتب تصوف صعود داشته است و در مراحل سیر و سلوک خود بالا رفته است، که بادهای غیبی او را به راه رهنمون می‌شوند، و گنجشک‌ها خبر وجود نیروهای امنیتی را برای او می‌آورند:

«حَمَلْتَنِي رِيحُ الْغَيْبِ إِلَى دَرْبٍ / تَتَرَقَّقُ فِيهِ  
بَوَاكِبُ الصَّبْحِ / وَأَوَّلُ عَصْفُورٍ زَقْرَقَ فِي الْأَفْقِ  
الْأَزْرَقِ مُلْتَهَبًا / أَمْنٌ / أَمْنٌ / أَمْنٌ»

( باد غیبی مرا به راه آورد، / در آن نشانه‌های اولیه سپیده دم می‌تابیدند. / و نخستین گنجشک در افق آبی، به شکلی آشفته صدا میداد / [نیروهای] امنیتی... [نیروهای] امنیتی... )

یا وی در تصویری دلپذیر دیگری، تابلویی عارفانه ترسیم می‌کند که در آن نواب سیر و سلوکی عرفانی در آفاق داشته است و غم کور انسانی را به سان خرچنگی به چشم دیده است و اینکه چطور گرگ تشنه لذت جویی از دریدن انسانیت انسان است. او از زیاده روی‌هایی که در حق خود روا داشته است، اندوهناک است، گویی که نفس وی گرگی است که انسانیت وی را از هم دریده و باعث شده است که نواب در

۱- ص ۶۵ یعقوب، اس داود.

حق خود اسراف نماید:

«فِي تِلْكَ السَّاعَةِ حَيْثُ تَكُونُ الرَّغْبَةُ / فَحُلُّ  
حَمَامٍ فِي جَبَلٍ مَهْجُورٍ / وَأَضْمَ جَنَاحِي النَّارِيِّينَ  
عَلَى تِلْكَ الْأَحْذِيَّةِ السَّرِيَّةِ / وَأَرِيحُ التُّفَاحَ الْوَحْشِيَّ  
/ يَعْضُ كَذِئْبٍ مُمْتَلِيءٍ بِاللَّذَّةِ / كُنْتُ أَجُوبُ  
الْحُزْنَ الْبَشْرِيَّ الْأَعْمَى / كَالسَّرَطَانِ الْبَحْرِيَّ  
/ كَأَنِّي فِي وَجْدِي الْأَزْلَى / مُحِيطٌ يَحْلِمُ الْأَفَّ  
الْأَعْوَامِ / وَيُرْمِي الْأَصْدَافَ عَلَى السَّاحِلِ / كَمَ  
أَخْجَلْتَنِي مِنْ نَفْسِي هَذَا الْهَذْيَانِ الْمُسْرِفِ / بِالْوَجَعِ  
الْأُمَى / فَنِي أَتْتَبَا أَنْ بُدُورَ اللَّذَّةِ مَدَّتْ أَلْسِنَتَهُ  
خَضْرَاءَ / وَشَفَرَاتٍ فِي رَحِمِ الْكُونِ / وَأَعْطَتْ جُمَلًا  
أَبْدِيَّةً / مَوْلَايَ لَقَدْ عَادَ حَمَامُ الْجَبَلِ الْمَهْجُورِ»  
(در آن لحظه، زمانی که رغبت/پیش قراول  
کبوترانی در کوه‌های متروکه هستند،/بابال‌های  
آتشینم، آن کفش‌های محرمانه را در آغوش  
میگیرم/ و بوی سیب وحشی را / که به مانند  
گرگی سرشار از لذت، آن را گاز می‌گیرد. / من  
مشغول گردش در غم کور انسانی بودم که به  
مانند خرچنگ دریایی بود. /گویی من در وجد  
ازلی ام/ اقیانوسی بودم که هزاران سال در رؤیا  
بود،/ و صدفها را به سمت ساحل پرتاب میکرد.  
/ چقدر برای این هذیان که از ضدّ خود گذشته  
و فراتر رفته بود، از خودم خجالت کشیدم. /  
به خاطر دردِ مادرانه. / من پیش بینی می‌کنم  
که بذره‌های لذت، زبان‌های تبزش را دراز کرده  
است. / وژن‌هایی در رحم را [نیز]. / و جملاتی  
ابدی را عرضه داشته است. / مولای من! کبوتر

کوه‌های متروکه برگشته است. )

او احساسات خود را هم چون پرنده‌ای تصویر  
می‌کند که در تاریکی‌های قلبش به پرواز درآمده  
و در ذات خود حلول می‌کند و او را آکنده از غم  
و خشم کرده است. او خود را در عالمی از درد  
تصویر می‌کند که کم کم از درد به خود می‌آید،  
گویی که این درد او جهان هیپلوت و از خودبی‌خود  
شدن صوفیانه‌ای بوده است که نواب در آن به  
سیر و سلوکی عارفانه پرداخته است:

«وَطَارَتْ فِي عُتَمَاتِ الْقَلْبِ / قَدْ شَحَنْتَ  
بِالْحُزْنِ وَبِالنَّارِ / نَزَلْتُ إِلَى ذَاتِي فِي بُطَاءِ / أَلْمَنَى  
الْجُرْحِ، مَدَدْتُ بِسَاقِي / خَرَجْتُ قَدَمِي كَالرُّعْبِ  
مِنَ الْجِلْمِ / كَانَ الْإِبَهُامُ هِيَ عَيْنُ عَمِيَاءَ»

(در تاریکی‌های دل پرواز کرد/ و آکنده از غم  
و آتش بود،/ به آهستگی در ذاتم نازل شدم. /  
زخمی مرا به درد آورد، ساق پایم را دراز کردم،/  
پایم را به مانند ترسی در رؤیا، بیرون آوردم/  
انگشت اشاره ام چشمی کور بود. )

نواب در تصویری شعری، با زبانی بسیار مبهم  
و رمزآلود که بسیار شبیه سخنان متصوفه است  
و از دیگر اشعار سیاسی نواب به کلی بیگانه  
و جداست، صریحاً به دیدگاه صوفی و منطق  
صوفیانه خود اشاره می‌کند، او با تکیه بر دیالوگی  
در متن شعری خود، از سیر و سلوکی عارفانه  
در یکی از ماه‌های شعبان سخن می‌گوید و با  
ارائه نوعی فلسفه و منطق وجودی که برخاسته  
از دیدگاه‌های صوفی مشرب وی است، بیان

می‌دارد که در آن حدّ و مرز زمان را درنور دیده و در مکانی بی زمان در طی این سیر و سلوک خود، مرشد خود را گم کرده و پایش از راه درست لغزیده و به راه انحراف رفته است:

«كَانَتْ رِيحٌ قَاسِمَةٌ وَالْمَرْكَبُ يُنْبِئُ أَنْ اللَّجَّةَ /  
سَوْفَ تَقُومُ عَلَى آخِرِهَا / وَعَلَى الدَّفْعِ كَانَ مَهْمِضًا /  
فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ شَعْبَانَ / يُقَاوِمُ أَحْلَامًا سَاطِعَةً،  
يُغْلِقُ عَيْنَيْهِ / وَأَبْوَابُ الرُّوحِ لَشَدَّتْهَا / وَيَسْأَلُ أَيْنَ  
الْأَرْضُ / وَأَرْسَلَ سَاطِعَهُ الْعَجْرِيَّةَ بَيْنَ نَجُومِ اللَّيْلِ /  
وَكَانَ الْوَشْمُ عَلَى رُسْهِهِ يُكْمِلُ عَقْدَ النَّجْمِ / تَطُولُ  
أَيْضًا / أَيْنَ تُرِيدُ ؟ / فَعُنُقُكَ تَمْتَدُّ بِأَكْثَرِ مِمَّا قَسَمَ  
اللَّهُ لَهَا / قَالَ: كَذَلِكَ قَدْ خَلِقْتُ / هَذَا مَنْطِقُ  
صُوفِي / أَيْنَ تَصُوفُتَ، وَجَسَدُكَ يَنْضَحُ لَذَاتِ  
خُورٍ ؟ / اسْكُتْ، كَيْفَ تَخَمَّرْتِ، وَأَنْتِ مِنَ الطَّيْنِ  
الْفَجِّ / وَتَعَشِقُ طَلَعَ الصَّبْحِ، وَلَا يُؤْنِسُكَ اللَّيْلُ بِإِلَّا  
جَسَدٍ / تَتَرَكُّهُ فِي الصَّبْحِ / تَتَّوَحُّ الْأَغْصَانُ عَلَيْهِ  
وَبِالضِّدِّ يَنْ يَضِيءُ / تَقُولُ: دَخَلْتُ حُدُوسَ الضُّوءِ  
/ فِي الْعَامِ الثَّالِثِ كَانَ الضُّوءُ الْمَسْتُورِ / وَبَعْدَ  
وَجَاءَ ضَلَامٌ أَطْفَأَ كُلَّ قَنَادِيلِي حَتَّى الْمَمْرُوثَةَ مِنْهَا  
/ إِذْ ذَاكَ تَلَمَّسْتُ طَرِيقِي / عَثَرْتُ قَدَمَايَ بِمَنْ  
عَلَمَنِي / صَارَ هُوَ الْعَثْرَةُ / ضَيَعْتُ مِنَ الْعَمْرِ طَوِيلًا  
كَيْ أَنْهَضَهُ عَيْنًا»

(بادی تقسیم کننده درحالی که قایق پیش بینی میکرد که موج / بر روی هم دیگر بر خواهد خواست / در آن شب شعبان بر روی سکان

شکسته بود. / با رؤیاهایی درخشان مقاومت می‌کرد، چشم‌هایش را می‌بست / و درهای روح را محکم می‌کرد / و می‌پرسند: زمین کجاست؟ / و قامت عجری اش را در میان ستاره‌های شب فرستاد / و خالکوبی بر روی میج دست معاهده ستاره را کامل میکند / آن نیز طولانی میشود؟ چه میخواهی؟ / زیرا گردن تو بیشتر از آن چیزی که خداوند برایش مقدر کرده دراز می‌شود / گفت: این چنین آفریده شده ام. / این منطق صوفی است. / کجا تصوف پیشه کرده‌ای؟ درحالی که بدنت لذتهایی سبز، تراوش می‌کند. / ساکت شو! چطور تخمیر شدی؟ درحالی که تواز گل نپخته‌ای؟ / و طلوع صبحدم را دوست داری و شب باتو بدون بدن انس ندارد / بدنی که در صبح او را رها می‌کنی / در شاخه‌ها بر تو نوحه میخوانند و با دو امر متضاد روشن می‌شوند / می‌گویی: وارد عالم شگمان‌های نور شدم. / در سال سوم، نور پوشیده بود / و بعد تاریک آمد و همه مشعل‌هایمرا، حتی آن‌هایی را که به ارث برده ام خاموش کرد. / آن زمان، به دنبال راهم بودم. / گام‌هایم با کسی که مرا آموزش می‌داد، لرزید. / این لغزش شد. / عمر طولانی را تباه کردم تا بیهوده آن را بر پا سازم).

یعقوب اس‌داود و یحیی احلام دو پژوهشگری هستند که بیش از دیگر پژوهش‌گران مانند:

د. صلاح القاضی<sup>۱</sup>، باقریاسین<sup>۲</sup>، هانی الخیر<sup>۳</sup> به بررسی عرفان در شعر نواب همت گمارده اند.

## انگاره‌های دینی اسلامی در شعر مظفر النواب الف. قرآن

قرآن در زبان مظفر النواب تاثیر بزرگی گذاشته است. از حیث زبان و لفظ و قصص و داستان‌ها و اصطلاحات به کار رفته در آن متن مقدس. در واقع مظفر النواب واژه قرآن را به فراوانی به کار می‌برد به این اعتبار که در متن او نشانه‌ای مرکزی است و در زبان مادری او یعنی زبان عربی دارای بار اعتقادی و روانشناختی عمیقی است.

در یکی از شعرهایش می‌سراید: یا مشمس ایام الله... بضحکة عینیک/ترنم باللغه القرآن فروحی عربیة

یعنی: ای که خنده چشمانت روزهای خدا را آفتابی می‌کند/به زبان قرآن سخن بگو که روحم عربی است.

ترکیب (بالغة القرآن) به وضوح در این متن کارکردی فراتر از یک همجواری ساده دارد.

۱- «الابداع الفنی فی شعر مظفر النواب»، د. صلاح القاضی، (۱۹۸۳ م)، طبعه اولی، بیروت، دارالجیل، مظفرالنواب شاعر الثورات و الشجن، قصائد تشر لاؤل مرّة، أوس داوود یعقوب (۲۰۱۰ م)، دار صفحات للدراسات و النشر، ط ۱، دمشق سوریا. که مختصری بسیار کوتاه درباره زندگی نواب ذکر کرده و بخش اعظم آن را متن قصاید جدید نواب به خود اختصاص می‌دهد.

۲- «مظفر النواب حیاته و شعره»، باقریاسین (۲۰۰۳ م) قم، دار التدبیر، ط ۳. که شاعر به بررسی زندگی و آثار نواب پرداخته و برخی ویژگی‌های ادبی شاعر را به شکلی بسیار مختصر و گذرا مورد بررسی قرار داده است.

۳- «مظفر النواب: شاعر المعارضة السياسية و الغضب القومي»، هانی الخیر، (۲۰۰۹ م)، دمشق، دار موسسه رسلان، ط ۱. که نویسنده مختصری بسیار کوتاه درباره نواب و زندگی او بیان کرده و در ادامه برخی از مشهورترین قصائد نواب را منتشر کرده است.

شاعر فاصله‌ها را از هر دو بر می‌دارد تا هر دو یعنی زبان عربی و قرآن را به نشانه‌ای واحد ولی با دو چهره تبدیل کند و با این نوعی احساس روانشناختی از تعلق شاعر به این دو پدیده را در جان مخاطب بیدار می‌کند که علیرغم جدایی این دو از هم، چه در ذهن و جان شاعر و چه در ذهن و جان مخاطب، قابلیت تبدیل به یکدیگر را دارند. نواب زمانی که می‌خواهد روح حماسی قهرمانانش را بر انگیزد و با آنها از انقلاب سخن گوید قرآن را در مقدمه سخن حماسی خود قرار می‌دهد: ایمانک و القرآن و الوحده/و الأعداد للثورة... ملقاء بهذا السجن<sup>۴</sup> یعنی: ایمان تو و قرآن و وحدت/و آماده سازی انقلاب در این زندان به هم می‌رسند. در جایی دیگر شاعر، قرآن را با فقرا یعنی سربازان گمنام و فراموش شده انقلاب و هیزم تغییرات اجتماعی و تاریخی مرتبط می‌کند. او فقرا را قرآن انقلاب‌ها می‌نامد. کسانی که بر می‌خیزند ولی خیزش آنها در نهایت پلی می‌شود که دیکتاتورها و خودکامگان را به هدف‌های نهایی شان می‌رساند: اقلقت ابواب و اصلی فی الناس صلاة العهر الحجاج/فکبر للعهر الناس/حرق- فی قلب المسجد - قرآن الفقراء/یعنی: درها بسته شد و حجاج نماز پیتارگی را پیشاپیش مردم خواند/مردم تکبیر گفتند نماز پیتارگی را/و در قلب مسجد قرآن فقرا در آتش سوخت.

۴- مظفر النواب، مجموعه آثار، ص ۴۵۴

## ب. نام سوره‌ها

کاربرد زبان قرآن در شعر نواب چهره دیگری هم دارد. و آن استعمال نام‌های قرآنی و واژگان مربوط به آن در متن شاعرانه است. به این اعتبار که متن با این کاربردها از باری روحانی سرشار می‌شود. این کاربرد در متن، خللی موسیقایی و ضرباهنگی ایجاد نمی‌کند بلکه در کمال مهارت، شاعر، این نام‌های مقدس را به بخشی از ساختمان زیبایی شناسانه متن شاعرانه خود مبدل می‌کند.

مانند این شعر: خرجت الی الضحی متلقفاً حذراً/فألفیت العمائم آیة الکرسی تعلقوها. .  
بتنقیطٍ من الذهب/ یعنی: به وقت ضحی بیرون شدم، پوشیده و شتابناک/و عمامه‌ها را دیدم که بر بلندایشان آیة الکرسی نقطه گذاری شده با زر ناب/ضحی به زمان پس از صبح و پیش از ظهر می‌گویند. و نیز اشاره‌ای است به آیه‌ای قرآنی و به خاطر شباهت ظاهری اش به ضحیه یعنی قربانی در زبان عربی، می‌تواند معنایی چند بعدی پیدا کند. ذکر آیة الکرسی نیز به این خاطر آمده است که با مفهوم هجایی و هجو کننده و منتقد شعر همخوان باشد و آن اشاره‌ای است به اصحاب کراسی یا کرسی‌ها در زبان عربی است که معادل آن در فارسی همان اصحاب قدرت است که طلا و ثروت انبار می‌کنند. طلا در این معنی می‌تواند اشاره‌ای باشد به دین سیاسی شده، دین مال و سرمایه و دینی

که با قدرت ترکیب شده و از غیب و آسمان و مفاهیم دینی برای توجیه دنیاپرستی خود استفاده ابزاری می‌کند. در واقع دین را وسیله‌ای برای مشروعیت بخشیدن به هوس‌های خود و استثمار دیگران تبدیل می‌کند.

## ج. اقتباس

البته نواب به کاربرد و استعمال ساده نام سوره‌های قرآنی اکتفا نمی‌کند. بلکه بخشی از آیات را با توجه به نیاز متن شاعرانه خود اقتباس می‌کند و آن را به جزئی از معنای عمومی و نهایی متن خود تبدیل می‌کند. با مطالعه شعرهای نواب میتوان به نمودهایی از تأثیر پذیری وی از مفاهیم قرآنی برخورد که در شکل زبان شاعرانه او و تکوین سبک منحصر بفرد و یگانه اش نقشی مهم داشته است. مانند: این وعد الذین استضعفوا فی الارض/و الرکض الی المسلخ یومياً/یعنی: کجاست وعده‌ای که به مستضعفان زمین داده شد؟! که به مسلخ رفتن کاری است هر روزه/ که در واقع این تعبیر شاعرانه و مضمونی، کلام خداوند در قرآن مجید است. در قرآن آمده است که: «و نرید أن نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم الوارثین».

## د. به کارگیری قصص قرآنی / روایت‌های نمادین

این کاربرد زبانی با کاربرد قبلی در متن شاعرانه مظفر النوابی تداخل می‌یابد و شاعر با استفاده از آن به زبان نمادینی دست می‌یابد



که وقایع تاریخی زمان خود را در یک زمینه و چشم انداز نمادین و گسترده دوباره معنا می‌کند: و صراخ رضیع یکوم لیلاً علی امه المستباحه / جاء جنود سلیمان - یا ایها النمل - فلتدخلوا لمساکنکم/من هنا مروجہ المذابح فاشعلت هدنة / یعنی: و گریه نوزادی در شب بر مادر تجاوز شده‌اش آوار می‌شود/لشکریان سلیمان آمدند - ای مورچگان - پس به خانه‌هایتان درآیید/ چراگاه هایش کشتارگاهند و به آرامی آتش گرفت. می بینیم که در اینجا داستان سلیمان و مورچگان از خلال جنبه نمادین زبان شعر با واقعه کشتار صبرا و شتیلا پیوند و تماس می‌یابد. زبان شعر در این بند، زبانی جدید است که با روایات‌های قرآنی پرربار شده و از مرجعیت فرهنگی قرآن برای بازسازی مجدد معناها کمک می‌گیرد.

### نتیجه گیری

شعر سیاسی را نمی‌توان شعری موقتی و زود گذر دانست و به جرات می‌توان آن را شاخه مهمی از گنجینه شعر یک ملت تلقی کرد که هدفی ورای برانگیختن احساسات مردم دارد. مظفر النواب شعر سیاسی را ارتقا داده است و به عنوان وجدان بیدار مردم، سعی کرده است علاوه بر حفظ ارزش‌های والای شعر، هم آن را برای توده فهم پذیر سازد و هم آرمان‌ها را حفظ نماید. این رفت و آمد میان ارزش شعر و فهم توده و پایبندی به آرمان‌ها را در شعر بلند عروس

السفائن می‌توان دید. شعر نواب پس از تحلیل پیچیدگی‌های خود را آشکار می‌کند و معلوم می‌سازد که مانند همه شعرهای خوب، دارای چند لایه است و تنها در سطح مطالبات سیاسی متوقف نمانده است. گرچه موضوع ظاهری تمام شعرها، یک آرمان سیاسی است اما شاعر تنها به آن نمی‌پردازد بلکه آن را بهانه‌ای قرار می‌دهد تا در جهان اندیشه‌ها و احساس‌ها و اسطوره‌ها سیر کند. شعر نواب گاهی زیبایی کلام عارفان را پیدا می‌کند و گاهی به زبان عامه نزدیک می‌شود. این دوگانگی به طبیعت شعر و طبیعت آرمان سیاسی برمی‌گردد.

اندیشه‌ها و افکار صوفی، مکاشفه‌ها، مشاهدات و اتحاد ذات وجودی انسان با خداوند، بخش قابل توجهی از اشعار نواب را به خود اختصاص می‌دهند که به شکل پراکنده در میان دیگر موضوعات بیان شده است. نواب گاهی در میان شکنجه‌ها و یا در غربت و تبعید، دشواری‌ها و مشقات خود را به خداوند شکوه و بیان می‌دارد که در خلوت، خداوند را خوانده و با خدا راز و نیاز و مناجات می‌کند، و در خلوت عارفاناش به خاطر زیاده رویایی که در باده گساری و غفلت داشته، به پروردگار شیون و زاری می‌کند. وی با نزدیک شدن واپسین روزهای عمر خود، با این اندیشه که عمر با ارزش خود در راه مبارزه حزبی تباه نموده، به تمایلاتش به زهد و پارسایی اشاره می‌کند. نواب خودش باور دارد که آنقدر در سلسله

مراتب تصوف صعود داشته است و در مراحل سیر و سلوک خود بالا رفته است، که بادهای غیبی او را به راه رهنمون می‌شوند، و گنجشک‌ها خبر وجود نیروهای امنیتی را برای او می‌آورند. این دیدگاه‌های وی زمانی اوج می‌گیرد که نظریات فلسفی غربی جدید و کوهی از شک و تردید، عقاید قبلی وی را تضعیف کرده است، لذا نواب اینها را به تاریکی تشبیه کرده است که به عالم نور وی حمله کرده و تمام مشعل‌های نور و هدایتی را که وی به میراث برده بود، خاموش می‌کند، از همین روست که نواب در جستجوی

راهی به روی روشنایی می‌گردد تا راهش را بیابد و دست آخر اعتراف می‌کند که عمرش را در پی فلسفه‌های غربی پوشالی تباه کرده، در حالی که تصوف و عرفان، عالم نور گمشده وی بوده است. او با غور در دالان‌های فکری و اعماق درون خود، از تاریکی‌ها و گمراهی‌ها پرده می‌دارد و در آن دالان‌ها آنها را می‌یابد و پیوسته به دنبال راهی به روشنایی است تا از این تاریکی‌ها بگریزد، ناگاه دل خود را در آن می‌یابد که در تصوف محل نظر الهی و جلوه گاه خداوند شده است.

## منابع

- أدونيس. ١٩٨٥. سياسة الشعر. بيروت . دار الآداب
  - الاسطه، عادل. ٢٠٠٢. مظفر النواب الصوت و الصدى. مصر
  - الحوفى، احمد محمد. ١٩٧٤. القومية فى الشعر العربى الحديث. قاهره
  - الشيخة، خليل. ٢٠٠١. مظفر النواب شاعر التحريض و الثورة. دنيا الرأى
  - د. صلاح القاضى، (١٩٨٣. م)، «الابداع الفنى فى شعر مظفر النواب»، طبعه اولى، بيروت، دار الجيل .
  - هانى الخير. ١٩٨٨. النواب و ثباته على مواقفه. دمشق
  - هانى الخير. ٢٠٠٩. مظفر النواب - شاعر المعارضة السياسية والغضب القومى. دمشق. دار مؤسسة رسلان.
- چاپ اول.
- ياسين، باقر. ٢٠٠٣. مظفر النواب حياته و شعره. قم. دار الغدير
  - يحيى، احلام، ٢٠٠٥. مظفر النواب سجين الغربه و الاغتراب دمشق. دار نينوى.
  - يعقوب، اس داود. (٢٠١٠ م). مظفر النواب شاعر الثورات و الشجن. قصائد تنشر لأول مره. ط ١. دمشق سوريا: دار صفحات للدراسات والنشر .
  - مجلات و سايت ها
  - شاكر، فريد حسن، «مظفر النواب شاعر التحريض و الشتيمة السياسية»

- <http://www.ahewar.org/debat/show.art.asp?aid=188017>